

باسمه تعالی

- ۲ **اوامر**
- ۲ **تعبدی و توصلی**
- ۲ امکان اخذ قصد امر در متعلق امر به امر ثانی
- ۲ رد توقف امکان امر ثانی بر اهمال امر اول
- ۲ وجود سایر دواعی در عرض قصد امر
- ۲ نکته طرح بحث سایر دواعی
- ۲ اقسام دواعی
- ۲ اشتها کفایت انتساب فعل به خدا برای امثال عبادی
- ۳ انحصار عبادی شدن فعل، به قصد امر و قصد محبوبیت
- ۴ اوسع بودن عوامل انتساب به خدا
- ۴ عدم انحصار استناد عمل به قصد امر یا قصد محبوبیت
- ۵ متفاهم عرفی از روایت تقسیم سه گانه عباد

موضوع: امکان اخذ قصد امر در متعلق امر به امر ثانی / تعبدی و توصلی / اوامر

خلاصه مباحث گذشته:

بحث در مورد اخذ قصد امر در متعلق امر به امر ثانی بود. خلاصه مطالب عبارت است از این که مرحوم شیخ انصاری فرمود چنین اخذی امکان دارد. مرحوم نائینی نیز این مسلک را تعقیب کرد. اما مرحوم آخوند اخذ قصد امر در متعلق امر به امر ثانی را قبول نکرد. زیرا عقل حکم به اتیان عمل به قصد امر می کند و امر ثانی از جانب مولی لغو است. شهید صدر نیز فرمود امر ثانی امکان ندارد زیرا امر مولوی باید به متعلقش دعوت کند در حالی که امر ثانی به متعلقش دعوت نمی کند. به نظر استاد کلام مرحوم شیخ انصاری صحیح است و اشکال مرحوم آخوند و شهید صدر وارد نیست.

اوامر

تعبدی و توصلی

امکان اخذ قصد امر در متعلق امر به امر ثانی

رد توقف امکان امر ثانی بر افعال امر اول

مرحوم خوئی^۱ ادعای مرحوم نائینی را قبول نکرده است و فرموده است ادعای مرحوم نائینی متوقف بر این است که جعل اول افعال داشته باشد. در حالی که امر اول لازم نیست افعال داشته باشد تا امر ثانی لازم باشد. به نظر ما ادعای مرحوم نائینی متوقف بر افعال امر اول نیست. ممکن است امر اول اطلاق ذاتی داشته باشد ولی بعدا شارع آن را مضیق به قصد امر کند. بنا بر این ما قائل هستیم که ادعای مرحوم شیخ و مرحوم نائینی را قبول می‌کنیم ولی نحوه بیان مرحوم نائینی را قبول نداریم. یعنی قبول نداریم که امکان امر ثانی متوقف بر افعال جعل اول باشد. مرحوم شیخ نیز این مطلب را نگفته است و مرحوم نائینی این تحلیل را اضافه فرموده است.

وجود سایر دواعی در عرض قصد امر

نکته طرح بحث سایر دواعی

نکته طرح این بحث این است که اگر اخذ قصد امر در متعلق امر محال شد، آیا تقیید عمل به سایر دواعی امکان دارد یا ندارد؟ آیا چنین تقییدی واقع شده است یا خلاف واقع است؟ قبل از این که وارد بحث امکان تقیید بشویم، اصل اقسام دواعی را بحث می‌کنیم.

اقسام دواعی

اشتهار کفایت انتساب فعل به خدا برای امتثال عبادی

معروف بین متأخرین این است که صرف انتساب فعل به خداوند برای تعبدیت کافی است. البته فعل باید قابلیت انتساب به خداوند را داشته باشد، مثلا حرام نباشد. پس فعلی که مبعوض نیست و به خداوند منتسب شد، امتثال عبادی شمرده می‌شود. نه این که فعل عبادی باشد بلکه امتثال عبادی است. لذا این مطلب در توصلیات نیز مطرح است. اگر چه نحوه انتساب متفاوت

۱ محاضرات فی الاصول، الخوئی، السید ابوالقاسم، ج ۲، ص ۱۷۸.

است مثلاً یا به خاطر ملاک است و یا به خاطر جهنم نرفتن باشد و یا به خاطر بهشت رفتن است یا به خاطر لایق بودن خداوند است. مجرد انتساب به خداوند برای عبادی شدن امتثال، کفایت می‌کند. لذا روایت این انتسابات مختلف را بیان می‌کند:

(قَوْمٌ عِبَدُوا اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ خَوْفًا فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ وَ قَوْمٌ عِبَدُوا اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى طَلَبَ الثَّوَابِ فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْأَجْرَاءِ وَ قَوْمٌ عِبَدُوا اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ حُبًّا لَهُ فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْأَحْرَارِ وَ هِيَ أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ)^۱

انحصار عبادی شدن فعل، به قصد امر و قصد محبوبیت

مرحوم خوبی در تنقیح^۲ در باب وضوء گفته است که ما دو داعی داریم. یا محبوبیت است یا قصد امر است. البته باید دقت شود که لبّ محبوبیت نیز همان قصد امر خداوند است. پس در حقیقت به نظر مرحوم خوبی برای عبادی شدن امتثال باید قصد امر شود ولی قصد امر دو گونه است یا خود امر را قصد می‌کند و یا محبوبیت عمل نزد شارع را قصد می‌کند. بیان مطلب:

قوام عبادت به دو امر است:

۱- فعل باید حسن باشد. یعنی نزد مولا حسن باشد. مثلاً صرف آب خوردن برای خدا حُسنی ندارد. بلکه اگر وقتی آب می‌خورد این گونه قصد می‌کند که آب می‌خورم برای این که نیرو داشته باشم و احکام خدا را انجام دهم، فعل حسن می‌شود.

۲- فعل حسن یا به خاطر امر مولا اتیان شود (مطلوب به طلب انشائی) و یا به خاطر محبوبیت نزد خداوند اتیان شود. (مطلوب به طلب نفسانی). لذا اگر شخصی صرف قصد ملاک عمل را داشته باشد، به خداوند انتساب پیدا نمی‌کند. مثلاً اگر کسی برای صحت بدن روزه بگیرد، عبادت از او سر نزده است. بلکه، اگر برای ملاکی که سبب امر مولی شده است روزه بگیرد، امتثال عبادی می‌شود. روزه گرفتن به خاطر صحتی که باعث شده است که مولا امر کند، عبادی می‌شود. اما نکته اش همان محبوبیت است. لذا اگر کسی که دین ندارد ولی نماز می‌خواند به خاطر این که نهی از فحشاء دارد و گناه کمتری کند، نه این که خدا گفته است. یا شراب را به خاطر اسکار، نمی‌خورد اگر چه اسکار را خدا گفته است و به خاطر آن حرامش کرده است ولی این شخص به خاطر ملاکی که خدا گفته است اتیان نمی‌کند بلکه برای ذات اسکار، شراب نمی‌خورد، در این دو صورت قصد ملاک، امتثال را عبادی نمی‌کند. کما این که خوف از جهنم و طمع به بهشت و اهلیت، موجب عبادی شدن امتثال نمی‌شود. این موارد فرع بر عبادت هستند. یعنی اول عبادت محقق می‌شود بعد این موارد داعی بر داعی هستند. یعنی کسی که

۱ وسائل الشیعة، الشیخ الحر العاملی، ج ۱، ص ۶۲، أبواب، باب ۹، ح ۱، ط آل البیت.

۲ التنقیح فی شرح العروة الوثقی، السید أبوالقاسم الخوئی، ج ۴، ص ۴۷۸.

طمع به بهشت دارد داعی می‌شود که نماز را به خاطر خدا اتیان کند. این که در روایت آمده است: (قَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ خَوْفًا فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ وَ قَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى طَلَبَ الثَّوَابِ فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْأَجْرَاءِ وَ قَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ حُبًّا لَهُ فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْأَحْرَارِ وَ هِيَ أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ)^۱ موضوع روایت صحیحۀ عباد است.^۲ روایت عبادت شدن را بیان نمی‌کند. منظور روایت این است که عبادتی که سر می‌زند یکی از این سه داعی پشتوانه آن است. دلیل این مطلب نیز سیره عقلاء است که حاکم است به این که برای عبادت شدن امثال، حسن فعلی و حسن فاعلی لازم است. حسن فاعلی هم یا به خاطر محبوبیت نزد خداوند است و یا قصد امر مولا است. به تعبیر خود مرحوم خوئی، اضافه به ربّ شود. لذا نماز خواندن برای خلاصی از جهنم عبادت نیست. بلکه باطل است.

مثلا این که نماز خوانده می‌شود تا مریض شفا داده شود به این معنا است که نماز را به خاطر خدا بخواند و داعی او شفا پیدا کردن مریض است. پس داعی اول، امر خدا است و داعی دوم، شفا پیدا کردن مریض است. مرحوم حاج شیخ اصفهانی^۳ نیز در خصوص ملاک این مطلب را می‌فرماید که صرف قصد ملاک موجب انتساب به خدا نمی‌شود.

اوسع بودن عوامل انتساب به خدا

عبادیت اوسع از ادعای مرحوم خوئی است. برای تحقق عبادیت مجرد اضافه به خداوند در مقابل دواعی نفسانی کفایت می‌کند. اگر کسی فعل حلال را مرتکب می‌شود و آن را به خدا نسبت می‌دهد مثلا چون خدا حلالش کرده است انجام می‌دهد این عمل عبادی می‌شود. لذا اگر حسن فعلی نیز نداشته باشد کفایت می‌کند. اگر چه فعل نباید مبعوض نباشد. چون استناد تمشعی نمی‌شود. لذا صرف عدم مبعوضیت و اضافه مختصری به خداوند نیز داشته باشد، برای امتثال عبادی کفایت می‌کند.

عدم انحصار استناد عمل به قصد امر یا قصد محبوبیت

استناد به خداوند اعم از قصد امر است. لازم نیست که عنوان حسنی بر فعل مترتب بشود تا امتثال عبادی شود. لازم نیست بگوید آب می‌خورم تا قوت بر امتثال تکالیف خدا را داشته باشیم تا محبوب خداوند شود. بلکه اگر قصد کند که آب چون

۱ وسائل الشیعة، الشیخ الحر العاملی، ج ۱، ص ۶۲، أبواب باب ما يجوز قصده من غایات النیة و ما يستحب اختيارها منها، باب ۹، ح ۱، ط آل البیت.

۲ البته در تنقیح روایت این گونه نقل شده است: عن امیر المومنین: ما عبدتک خوفا من تارک و لا طمعا فی جنتک و لکن وجدتک أهلا للعبادة فعبدتک. در بعضی از روایات در صدر روایت عباد مطرح شده است.

۳ نهاية الدراية فی شرح الکفایه، محمد حسین اصفهانی، ج ۱، ص ۳۲۲.

حلال است، برای امتثال عبادی کفایت می‌کند. مثلاً اگر فرزندی به خاطر این که پدرش کتک‌ش نزنند درس خواند یا به خاطر این که پدرش جایزه بدهد درس را خواند، یک نوع گوش دادن به حرف پدر شمرده می‌شود. بلکه قبول داریم که مثل عملی که صرفاً به خاطر امر پدر امتثال بشود، نیست اما مرتبه پایین تری از امتثال امر پدر است. پس اگر مکلف برای رسیدن به آنچه که خداوند وعده داده است، عمل را اتیان کند، ابراز بندگی کرده است.

متفاهم عرفی از روایت تقسیم سه گانه عباد

به نظر ما مستفاد از روایت مذکور این است که وقتی گفته می‌شود عباد سه دسته هستند یعنی در خود عبادت سه دسته هستند نه این که عبادت محقق است بعد از فراغ از تحقق عبادیت، سه نوع داعی وجود دارد. منظور از لکونه اهلا له این است که خود اهلیت منشأ شده است که خدا عبادت شود نه این که خدا را به قصد امرش عبادت کرده است بعد داعی طولی این عبادت اهلیت باشد. از جمله منبهاات این مطلب این است که کُمَلین از عباد این گونه عبادت می‌کنند که اگر امری هم نباشد باز هم خداوند را عبادت می‌کردند. بلکه اگر امر محرک اتیان شود برای آنها منقص است. خاصیت امر برای آنها این است که راه بندگی را نشان می‌دهد. (واجبات شرعیه الطاف فی واجبات العقلیه) ولی وقتی بندگی خداوند می‌شود فقط برای اهلیت خداوند است. ارتکاز خودمان را اگر بررسی کنیم و اعمال خودمان را اگر در نظر بگیریم به این نتیجه می‌رسیم که عبادات را مثلاً برای فرار از عقوبت محتمل انجام می‌دهیم.

خلاصه: این که مرحوم خوئی قوام عبادت را به دو چیز می‌داند درست نیست زیرا اولاً حسن فعلی داشته باشد را قبول نداریم همین که مبعوض نباشد کفایت می‌کند. ثانیاً باید اضافه به خدا داشته باشد را قبول داریم اما این که اضافه به خدا منحصر به قصد امر باشد را قبول نداریم. بلکه مطلق اضافه کفایت می‌کند.

از قدیم در ذهنم هست که فلاسفه و حکماء این گونه می‌گویند که اگر نماز خواندن برای رفتن به بهشت باشد، باطل است. شاید مراد آنها باطل فقهی نباشد بلکه باطل نزد خودشان باشد. مرحوم خوئی این مطلب را مقداری اصلاح کرده است و فرموده است اگر بهشت رفتن به نحو داعی بر داعی باشد اشکال ندارد. ولی باید اصل عمل به قصد امر یا محبوبیت امتثال شود. نتیجه: بغیر از قصد امر و قصد محبوبیت اگر قصد دیگری در عمل شود سه نظریه مطرح شد:

۱- حتی به نحو داعی بر داعی نیز باطل است. (بعضی حکماء و فلاسفه)

۲- اگر به نحو داعی بر داعی باشد اشکال ندارد ولی باید برای تحقق اصل عبادت قصد امر یا قصد محبوبیت شود.

۳- صرف اضافه به خداوند و لو این که قصد امر یا قصد محبوبیت نباشد موجب تحقق اصل عبادت می شود. البته به شرطی که عمل مبعوض نباشد.